

ک

پیشخوان

نظری بر اثر تاریخی – روایی

خاطرات طاهره سجادی (غیوران)

حدیث سرزدن

«خورشیدواره»

■ شاهد توحیدی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران بی‌شک مرهون جهاد مردان و زنانی است که جان بر کف در مقابل استبداد داخلی و استعمار خارجی ایستادند. هر کس در انقلاب شکوهمند ایران حاضر و ناظر بوده است، نقش زنان را در پیروزی آن به‌خوبی درک می‌کند. زنان مسلمان چنان در حماسه بزرگ سرنگونی رژیم کهن شاهنشاهی، نقش آفریدند که رهبر انقلاب اسلامی، امام خمینی در مورد آنها فرمود: «زنان در کنار مردان، بلکه جلوتر از آنان در پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی داشته‌اند.» با این حال در رابطه با نقش زنان در پیروزی انقلاب اسلامی کمتر نوشته و گفته شده است. شاید یکی از علل کم‌کاری در این زمینه، نداشتن منابع است که خود زنان مبارز به دلیل کتمان، کمتر حمایتی از عملکرد خود داشته‌اند. خانم طاهره سجادی (غیوران) نمونه‌ای از زنان مبارزی است که سال‌ها پیش به منظور ستیز با رژیم مستبد شاه، قیام کرد و سخت‌ترین شکنجه‌ها را به جان خرید. وی در سال ۱۳۲۱ در خانواده‌ای مذهبی در تهران متولد شد و از کودکی و دوران تحصیل، با تعالیم اسلامی آشنا شد و در سال ۱۳۳۸ با آقای مهدی غیوران یکی از مبارزان مؤمن، ازدواج کرد. خانم سجادی از این پس بیشتر در مسائل سیاسی وارد شد و پس از نهضت امام خمینی، به عنوان یک زن مسلمان بیشتر به جامعه خود احساس مسئولیت کرد و به همراه همسرش در سال ۱۳۵۴ دستگیر شد و شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل نمود. وی در آذر ۱۳۵۷ در اوج مبارزات مردم مسلمان ایران

❖ طاهره سجادی (غیوران)

به رهبری امام خمینی از زندان آزاد شد و همراه مردم به گسترش مبارزات و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به تحکیم مبانی انقلاب پرداخت و سرانجام، فرزندش را در راه دفاع از سرزمین اسلامی‌اش، در جنگ عراق علیه ایران تقدیم کرد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی با ضبط خاطرات خانم سجادی و تدوین آن با نظر نهایی وی، این مجموعه را در اختیار خوانندگان گزاره است. این خاطرات گزارش بسیار مفیدی است از موقعیت سازمان مجاهدین در بین نیروهای مذهبی، تغییر ایدئولوژی سازمان و رفتار رژیم شاه با زندانیان مبارز و نقش مشرب در پیکار علیه ستم. نام کتاب از شعری گرفته شده است که خانم سجادی با باز کردن چشم بر دیوار سولش یافته است:

این ذره ذره گرمی خورشیدوارها
یک روز بی‌گمان سر می‌زند ز جایی و خورشید می‌شود
طاهره سجادی در آغازین برگ‌های خاطرات خویش درباره سبتر میلاد و نشو و نمای خویش چنین آورده است:

«در آخرین روزهای فصل پاییز ۱۳۲۱، در محله‌ای بین سرچشمه و بهارستان تهران، منطقه‌ای که تقریباً مرکز تهران و محل فعلی بود، در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم. من چهارمین فرزند خانواده هستم و دو خواهر و دو برادر دارم.

مادرم هاجر خانم، که بعدها به خانم سجادی معروف شد، زنی فداکار و باتقوی، عالمه و اهل با کتاب و درس سروکار داشت. منزل ما هر روز محل مراجعه عده زیادی از خانم‌ها از هر تیپ و صنف و طبقه‌ای بود که نزد مادرم قرآن و عربی می‌خواندند. ایشان علاوه بر رسیدگی به امور خانه و بچه‌ها، ساعاتی از شبانه‌روز را به نماز و عبادت می‌پرداخت. او عاشق نماز و نیایش بود، گاهی که نیمه‌شب بیدار می‌شدم او را در حال نماز و نیایش می‌دیدم؛ بی‌خبر از عالم عارفانه و معنوی او فکر می‌کردم برای غصه‌ها و ناراحتی‌هایش اینگونه اشک می‌ریزد.

مادرم زنی پر جرت و شجاع بود و از زشتی‌ها و زائل اخلاقی بیگانه. گاهی به ما می‌گفت: «من در طول زندگی‌ام هیچگاه دروغ نگفتم…»

بی‌تردید این اثر در عداد مجموعه خاطراتی است که در پنجاهای زان را در فرآیند انقلاب روایت کرده و از همین منظر، مکانتی ویژه دارد.

■ نیما احمدپور

۵۹ سال قبل در چنین روزهایی، زمینه‌های ازدواج فرح دیبا با محمدرضا پهلوی مهیا می‌گشت. این وصلت اما، محل حرف و حدیث‌های فراوان است. اینکه شاه چگونه رضایت داد پس از دو ازدواج با خاندان‌هایی نامدار و شاخص، با دختری از تباری گمنام و تقریباً بی‌اصل و نسب ازدواج کند، در زمره پرسش‌هایی است که در باب چند و چون این ازدواج وجود دارد. با این همه نوشتاری که در پی می‌آید، بیشتر درصدد کندوکاو درباره تغییر رفتار فرح پس از ازدواج است. به عبارت روشن‌تر جماعت نویسه پس از لیل به مکتب و ثروت، معمولاً سبک زندگی خود را تغییر می‌دهند و «شهپانوَ» نیز در زمره همین عده بوده است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

■ **در جست و جوی لذت!**

فرح دیبا در دوران دانشجویی خویش به چپ گرایش داشت و در زمره دانشجویانی بود که بارها به کامیابی طبقه کارگر و سقوط نظام سلطنتی در ایران نوش کرده بود. در این میان بناگاه از جریانی پرسش‌برانگیز - که بازخوانی آن مجالی دیگری می‌طلبد- به همسری شاه درآمد و عقاید و گرایشات دیرین خویش را فراموش کرد. او دیگر آن دانشجوی روشنفکر بی‌اعتنا به تجملات و هوادار فقر نبود که همه پول خرده‌ای کیشش را به گدایان پارسا می‌بخشید؛ چراکه اندکی بعد از ورودش به دربار، به ملکه‌ای تبدیل شد که اصرار داشت کاملاً مطابق مد روز لباس بپوشد:

«ملکه به لباس‌های مد روز و به لباس‌های شیک روی آورده بود، در حالی که قبلاً سعی می‌کرد از لباس‌های ساده‌تر و مناسب‌تر استفاده کند. لباس بی‌وقفه با سالن‌های مد جهان و سفارش سالن‌های مد جهان و سفارش آخرین لباس‌ها و اصرار بر اینکه هیچگاه دو بار با یک لباس در انتظار عموم ظاهر نشود [اعتاد وی شده بود].»^(۱)

از جمله علائق مشترک شاه و فرح، علاقه فراوان به ورزش اسکی بود و این علاقه مفرط به اسکی، چنان بود که شاه ترجیح داده بود، یک ویلای مجلل در سنت موریس سوئیس (در دامنه کوه‌های همیشه برفی آلپ) بخرد، تا زمستان‌ها را در آنجا بگذراند. از این رو، سنت موریس به پایتخت زمستانی ایران شهرت داشت. در این باره محافظ مخصوص شاه و فرح در خاطرات خود می‌نویسد:

«فصل زمستان و ورزش اسکی بود. وقتی وارد سنت موریس می‌شدیم به هر مأموری وظیفه‌ای محول می‌شد. اسدالله سرخیل و استوار یکم اسماعیل پنجه‌شیر مسئول اسکورت کردن فرح در اسکی بودند. در یکی از همین روزها در موقع اسکی، سرخیل می‌بیند که دو نفر مستقیم و با سرعت زیاد به سمت فرح می‌آیند. او با سرعت زیاد می‌رود و راه آنها را سد می‌کند و در اثر این برخورد پای او می‌شکند، اما فرح و اطرافیان توجهی به اینکه او پایش شکسته و در برف و سرما ۲۲درجه زیر صفر افتاده، نمی‌کنند و به اسکی خود ادامه می‌دهند. خود سوئیس‌ی‌ها استوار سرخیل را به بیمارستان منتقل می‌کنند و بستری‌اش می‌کنند و به ویلای شاه اطلاع می‌دهند. فردای آن روز که فرح و دوستانش و استوار پنجه‌شیر برای اسکی آماده می‌شدند، فرح از پنجه‌شیر پرسید: از یارو خبر داری؟ اطرافیان فرح شروع کردند به خندیدن. پنجه‌شیر سؤال



خوانشی از تغییر سبک زندگی فرح دیبا پس از راهیابی به دربار ایران

وصفی از احوال ملکه بی‌اصل و نسب دربار

کرد: قربان! یارو کیست؟ فرح گفت: آن یارو گاردی که مثل خر در برف‌ها افتاده بود!» شهپازی دلیل صمیمیت فرح با استوار پنجه‌شیر را در این دانسته که پنجه‌شیر یک بار فرح را در حال معاشرت با مریب سوئیس‌ی‌اش که یک تاجر بود، دیده، ولی به روی خودش نیاورده بود.^(۲)

■ **جابه‌جایی مرزهای اخلاق در دربار!**

روحیات خاص و سنت‌شکنی‌های بی‌سابقه اخلاقی فرح در دربار پهلوی بازتابی نمایان یافت. این رفتارها در خاطرات تاج‌الملوک مادر محمدرضا پهلوی توصیف شده است:

«چون فرح در فرانسه بزرگ شده بود و فرانسه در عالم، مهد بی‌بندوباری و ولنگاری است، مجالس رقص و طرب ترتیب می‌داد و در این مجالس، رفقایش مثل فریدون جوادی و فرهاد ریاحی و امثالهم را می‌آوردند و حرکات سفیج می‌کردند و اسم آن را تنوع‌طلبی می‌گذاشتند. البته تاج‌الملوک به گفته خودش، چند بار به محمدرضا در مورد رفتارهای فرح تذکر داده بود: «من چند بار به محمدرضا گفتم که مادر جان! خوب نیست که خدمه و کارکنان دربار، همسر پادشاه مملکت را توی بغل این و آن ببینند.»^(۳)

احمدعلی مسعودانصاری (پسرخاله فرح) نیز در همین رابطه در خاطرات خود می‌نویسد: «یکی از محافظان فرح در شکارگاه نخجیر، فریدون جوادی فرح را در حالت نامناسبی دیده و به فرمانده



فرح دیبا در کنار همسرش تاج‌الملوک

د

تاج الملوک به گفته خودش، چند بار به محمدرضا در مورد رفتارهای فرح تذکر داده بود: «چون فرح در فرانسه بزرگ شده بود و فرانسه در عالم، مهد بی‌بندوباری و ولنگاری است، مجالس رقص و طرب ترتیب می‌داد. من چند بار به محمدرضا گفتم که مادر جان! خوب نیست که خدمه و کارکنان دربار، همسر پادشاه مملکت را توی بغل این و آن ببینند»

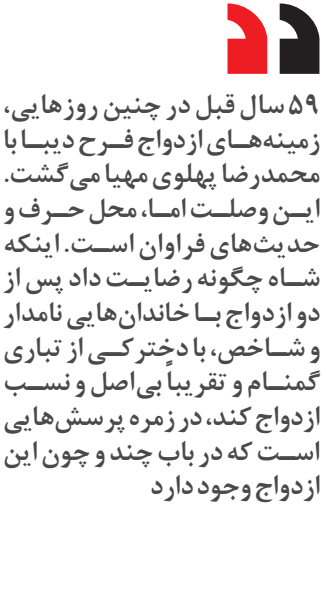
خود گفته بود ما خیال می‌کردیم از یک زن عفیف نگهبانی می‌کنیم و باور نمی‌کردیم چنین مسائلی در میان باشد.»^(۴)

شهپازی در مورد دوستان نزدیک فرح، مثل لیلی دفتری و لیلی امیراجمند می‌نویسد: «لیلی امیراجمند و لیلی دفتری وقتی که در نوشهر می‌خوابیدند و در مقابل سربازان گارد حرکت شعبی می‌کردند، خود فرح هم دست کمی از آنها نداشت.» به گفته علی شهپازی، فرح در اطرافیان محمدرضا کسانی را داشت که مطابق میل او عمل کنند و مجری اهداف او باشند و حتی شاه را غیرمستقیم وادار به انجام کاری که فرح می‌خواست، کنند. یکی از این افراد محمود حاجبی بود: «گر فرح دوست نداشت کسی به دربار بیاید، فقط کافی بود اشرارهای به حاجبی بکنند، حاجبی توسط فرح به یک فرد ذی‌نفوذ و قدرتمند در دربار تبدیل شده بود.»^(۵)

■ **در جست‌وجوی جای پای محکم در دربار**
آثار بیماری سرطان شاه که از اوایل دهه ۴۰ بروز کرده بود نیز باعث شد تا نقش فرح به نحو غیرمنتظرانه‌ای در دربار پهلوی برنگ و مهم شود. در ۱۶ شهریور ۱۳۴۶، یعنی هشت سال بعد از ورود فرح به دربار پهلوی، در مواد ۲۸ و ۴۱ و ۴۲ از قانون اساسی مشروطیت، تجدیدنظری به عمل آمد و طی آن به ملکه اجازه داده شد در صورتی که شاه قبل از رسیدن ولیعهد به سن ۲۰ سالگی، از دنیا برود یا از انجام وظایف عاجز شود، ملکه فرح نایب‌السلطنه شود. هرچند مادر شاه (تاج‌الملوک) اعتقاد داشت که اضافه کردن متمم به قانون اساسی به منظور نایب‌السلطنه شدن فرح به اصرار خود و بوده است. موقعی که پزشکان فرانسوی تشخیص دادند که در محمدرضا آثار بیماری پروستات پیدا شده فرح محمدرضا را وادار کرد تا قانونی را وضع کند و فرح را نایب‌السلطنه خود قرار دهد و این ارتقای موقعیت فرح، برای جریان‌های قدیمی‌تر و سابقه‌دارتر دربار مثل اسدالله علم، چندان خوشایند نبود. اختلاف سلیقه و نظر علم بر فرح فقط محدود به امور مهم سیاسی و فرهنگی نمی‌شد، گاهی حتی، تعیین لباس و فرم زنانی که در مجلس جشن دربار شرکت کرده بودند نیز به موارد اختلاف بین وزیر دربار فرح، افزوده می‌شد:

«دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۴۸ در مجلس که بودیم شهپانو از من پرسید چرا به خانم‌ها دستور داده شده که در مهمانی امشب به افتخار پرنسس مارگات لباس شب بپوشند، ظاهرأ این امر بدون مشورت با او صورت گرفته است. از رئیس کل تشریفات دربار در این باره توضیح خواستم و پاسخ او را به اطلاع شهپانو رساندم. به نظر می‌رسد شهپانو به طور کلی نظر چندان خوشی نسبت به اداره امور دربار ندارد و این امر دو دلیل دارد: اول آنکه من زیر بار خواست‌های اطرافیان او نمی‌روم که در نتیجه بر ضد من توطئه می‌کند و دوم اینکه او به‌درستی معتقد است که من بسیار به اعلیحضرت نزدیکم و این امر باعث دلخوری وی است.»^(۶)

البته این دلخوری باعث نمی‌شد که فرح از دست خواهران شاه و به‌خصوص اشرف، پیش علم درددل و گلايه نکند. خود علم در یادداشت‌های روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ از در خواست فرح برای دیدار خصوصی با او یاد کرده که طی این دیدار خصوصی یک‌ساعته، از رفتار خواهرهای شاه و فعالیت‌های خانواده او که به نظرش نسبت به ولیعهد تعصب‌آمیز است، پیش علم



گلايه کرده است. در ششم فروردین ۱۳۴۹، لیلیا آخرین فرزند شاه و فرح متولد شد. شاه و فرح مجموعاً در طول زندگی خود صاحب چهار فرزند شدند (رضا، فرحناز، علیرضا و لیلیا). به گفته اردشیر زاهدی، فرح با توصیه مادرش تصمیم گرفت که بعد از به دنیا آمدن رضا، باز هم بچه‌دار شود تا جای پایش در دربار را بیش از پیش محکم‌تر کند!

■ **حامی اطرافیان در نیل به پست‌ها**

باید توجه داشت که فرح بلافاصله بعد از ورودش به دربار، بسیار سعی می‌کرد تا نقش مادرش (فریده دیبا) را در زندگی‌اش با شاه، پررنگ کند و او را هرچه بیشتر در امور دخالت دهد، چون به این وسیله می‌توانست پشتوانه خوبی در دربار، به‌خصوص برای مقابله با مادر شاه (تاج‌الملوک) که دل خوشی از او نداشت، پیدا کند و شاه را نیز بیشتر تحت نفوذ خود قرار دهد که البته این کار چندان به مذاق شاه خوش نمی‌آمد. اسدالله علم در خاطرات روز ۱۹ آذر ۱۳۵۲ نوشته است:

«شهپانو از خانم دیبا خواسته است در یک کنفرانس آموزش حرفه‌ای در پاریس شرکت کنند. از شاه پرسیدم چه نوع هزینه سفری باید در اختیار ایشان قرار داده شود. گفت: هر قدر که می‌خواهد. شاید این کار سبب شود دهانش را ببندد.»

فریده دیبا با چراغ سبز دخترش، گوشه چشمی

د

رفتار شاه در قبال فرح، تناقض‌آمیز و بسیار پیچیده بود؛ از یک طرف شاه با بسیاری از عقاید و رفتارهای فرح موافق نبود و از طرف دیگر همین رفتارهای روشنفکر ما بانه و مدرن فرح، پشتوانه بین‌المللی خوبی برای رژیم شاه بود و این نقش دوگانه برای شاه و تحمل فرح بسیار مشکل بود. شاه در موقعیت‌های مختلف خودش فرح را از رفتارهای مختلف فرح و به‌خصوص طیف اطرافیان او بروز می‌داد

هم به فعالیت‌های سیاسی داشت. فریده دیبا یکی از این دخالت‌های سیاسی را اعمال نفوذ برای فرستادن بری اباصلتی به مجلس شورای ملی ذکر کرده است: «رفتن بری به مجلس با حمایت من انجام شد. من به فرح گفتم و فرح به وزیر کشور دستور داد تا نام بری به عنوان نماینده تهران در مجلس اعلام شود.»^(۷)

در اوایل دهه ۵۰ موقعیت بین‌المللی فرح به عنوان روشنفکری چپ‌نما و مترقی در دربار پهلوی، کاملاً تثبیت شده بود، به طوری که سران بسیاری از کشورها مستقیماً و بدون اینکه شاه امر مهم سیاسی و فرهنگی نمی‌شد، گاهی حتی، تعیین لباس و فرم زنانی که در مجلس جشن دربار شرکت کرده بودند نیز به موارد اختلاف بین وزیر دربار فرح، افزوده می‌شد:

«دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۴۸ در مجلس که بودیم شهپانو از من پرسید چرا به خانم‌ها دستور داده شده که در مهمانی امشب به افتخار پرنسس مارگات لباس شب بپوشند، ظاهرأ این امر بدون مشورت با او صورت گرفته است. از رئیس کل تشریفات دربار در این باره توضیح خواستم و پاسخ او را به اطلاع شهپانو رساندم. به نظر می‌رسد شهپانو به طور کلی نظر چندان خوشی نسبت به اداره امور دربار ندارد و این امر دو دلیل دارد: اول آنکه من زیر بار خواست‌های اطرافیان او نمی‌روم که در نتیجه بر ضد من توطئه می‌کند و دوم اینکه او به‌درستی معتقد است که من بسیار به اعلیحضرت نزدیکم و این امر باعث دلخوری وی است.»^(۸)

البته این دلخوری باعث نمی‌شد که فرح از دست خواهران شاه و به‌خصوص اشرف، پیش علم درددل و گلايه نکند. خود علم در یادداشت‌های روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ از در خواست فرح برای دیدار خصوصی با او یاد کرده که طی این دیدار خصوصی یک‌ساعته، از رفتار خواهرهای شاه و فعالیت‌های خانواده او که به بهبود روابط ایران با چین کمونیست، به ابتکار

شهپانو فرح بود.»^(۹)

در این میان انفعال و تأثیرپذیری شاه در خصوص تلاش فرح برای ارتقای روابط ایران با بلوک شرق، بسیار قابل توجه است. مسئله قابل تأمل دیگر، حمایت و دفاع فرح از هویدا بود. اردشیر زاهدی در این خصوص نوشته است: «من در پیشگاه تاریخ شهادت می‌دهم که اگر حمایت‌های بی‌دریغ شهپانو فرح از هویدا نبود در سال ۱۳۴۷، اعلیحضرت درصدد کنار گذاشتن هویدا بودند.»^(۱۰)

این شهادت تاریخی اردشیر زاهدی از دو جهت می‌تواند قایل تأمل باشد: یکی اینکه دوام بی‌سابقه ۱۳ ساله امیرعباس هویدا در پست نخست وزیری در دورانی که فرح روزبه‌روز قدرتمندتر و ذی‌نفوذتر می‌شده، لاجرم با تأیید فرح بوده است؛ ضمن اینکه خاطرات رجال پهلوی نیز این امر را اثبات می‌کند. از طرف دیگر هویدا نیز شخصیتی مانند فرح داشت؛ فردی شیفته فرهنگ و آداب و رسوم فرانسوی با نظاهارات روشنفکرانه بود، به‌خصوص اینکه هویدا نیز مثل فرح سابقه فعالیت‌های کمونیستی داشت و زمانی عضو حزب کمونیست فرانسه بود.^(۱۱)

وجه روشنفکری فرح هم به مذاق کشورهای کمونیستی و هم به طبع کشورهای غربی خوش می‌آمد و این، همانطور که در فصول قبل توضیح داده شد، یکی از عواملی بود که به کسب مشروعیت بین‌المللی توسط رژیم شاه، کمک‌های شایانی می‌کرد و دقیقاً به همین خاطر بود که شاه با وجود ناراضی بودن از بسیاری از رفتارهای فرح و اطرافیان‌ش، برای فرح و روشنفکرانی که اطراف فرح جمع شده بودند، آزادی عمل قائل می‌شد. یکی از این موارد پیشنهاد کورت والدهایم، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد به فرح در خصوص برعهده گرفتن مقام ریاست یک سازمان بین‌المللی برای کمک به آفریقا بود، هر چند این موضوع در جریان رقابت پنهانی و قدیمی اشرف و فرح صورت دیگری پیدا کرده بود. علم در خاطرات روز اول خرداد ۱۳۵۳، به این‌موضوع چنین اشاره می‌کند:

«فریدون هویدا، سفیر ما در سازمان ملل متحد به طور خصوصی به ما گفته بود که کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل قصد دارد مقام ریاست یک برنامه کمک‌رسانی بین‌المللی به آفریقا را به شهپانو پیشنهاد دهد. بعد از ناهار، شهپانو مرا احضار کرد و به من گفت که چقدر از اینکه والاحضرت اشرف در مورد نیازهای آفریقا به طور علنی اظهاراتی کرده، ناراحت است. من توضیح دادم که اظهارات اشرف ربطی به طرح سازمان ملل متحد ندارد و آن سخنان به طور فی‌البداهه در اجتماع مدیران امور تبلیغاتی ایراد شده بود.»^(۱۲)

شاه بر اساس این سیاست (نظاهارات روشنفکرانه فرح که بازتاب بین‌المللی خوبی برای رژیم شاه داشت) ترتیبی می‌دهد که کتاب‌هایی در مورد فرح نوشته و منتشر شود. اسدالله علم در خاطراتش به این نکته اشاره می‌کند:

«شاه اظهار داشت که کتاب‌های زیادی درباره او نوشته شده و حالا وقتش رسیده که کسبی کتابی در مورد شهپانو بنویسد. عرض کردم قبلاً درباره این احتمال با ایشان صحبت کرده‌ام، اما خودشان فکر می‌کنند که هنوز خیلی زود است. شاه گفت داد: هر وقت چیزی می‌خواهد ولی مایل نیست آن را بر زبان بیاورد، همیشه همین را می‌گوید. شما توجه تکنید دنبال هر کاری را که می‌کردید بگیری و شرط می‌بندم دست آخر (شهپانو) خیلی خوشحال می‌شود.»^(۱۳)

در واقع باید گفت رفتار شاه در قبال فرح، تناقض‌آمیز و بسیار پیچیده بود؛ از یک طرف شاه با بسیاری از عقاید و رفتارهای فرح موافق نبود و از طرف دیگر همین رفتارهای روشنفکر ما بانه و مدرن فرح، پشتوانه بین‌المللی خوبی برای رژیم شاه بود و این نقش دوگانه برای شاه و تحمل فرح بسیار مشکل بود. شاه در موقعیت‌های مختلف خودش فرح را از رفتارهای فرح و به‌خصوص طیف هواداران و اطرافیان او بروز می‌داد. وضعیت و نفوذ و مسائل مربوط به دفتر و اطرافیان فرح چنان شاه را بدگمان کرده بود که شاه شخصاً در سال ۱۳۵۱ ش، به سازمان بازرسی نظامی دستور داد که از دفتر فرح بازرسی اصولی شود. ارتشبد فردوست (رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی) در خاطراتش تعداد کارمندان دفتر فرح را ۶۰۰ نفر ذکر کرده است که هر کدام تخصص و نقش خاص خودشان را داشتند.

وضعیت اطرافیان فرح با عنوان سبکسر و لاابالی یاد کرده است- نیز غیرقابل تحمل بود. اسدالله علم در خاطرات روز چهارم آذر ۱۳۵۴، همین جریان را در قالب دیگری روایت می‌کند:

«به عرض (شاه) رساندم که وقتی دیروز با شهپانو هنگام عزیمتشان به مصر خداحافظی می‌کردم، دیدم که طبق معمول دور و برش را همان اشخاص سبکسر لاابالی گرفته‌اند. می‌شود انتظار داشت که سر و کله آنها در کیش و نوشهر و بیرجند و حتی در عمان پیدا شود، اما واقعاً قاهره داستان دیگری است. شاه در پاسخ گفت: آخر من چه کار کنم؟ شهپانو قلباً به آنها علاقه دارد و حتی مادرش هم چندین بار به او تذکر داده، اما با چنان لحنی به او پاسخ داد که فضولی نکند که دیگر جرئت ندارد موضوع را مطرح کند.»^(۱۴)

***بی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ موجود است.**